



تحلیل و بررسی ادله و مبانی اصل تبعیت محض از مرشد

یونس رمزی^۱، صفدر ویس مرادی^۲

چکیده

جریان تصوف به دو بخش نظری و عملی تقسیم می‌شود که بخش عملی آن، درباره کیفیت سیروسلوک الی‌الله و لوازم و بایسته‌های آن بحث می‌کند. این سیروسلوک، اصول و قواعدی دارد که از مهم‌ترین آن‌ها انتخاب «مرشد طریقت» و «تبعیت محض» از اوست. سالک باید حلقه ارادت به مراد را برگردن انداخته و در برابر او، تسلیم محض و مطیع بی‌چون‌وچرا باشد. تبعیت محض از استاد، به معنای تعبد در اطاعت بوده و به حجیت و منجزیت تمامی اقوال و افعال او می‌انجامد و بر همین منوال، سنجش دستورات مرشد با منقولات (آیه‌ها و روایت‌ها) لازم نبوده و دستورات مرشد عین دستور حق است؛ اما این نگاه با برخی از اصول اعتقادی و مبانی معرفتی مسلمانان در تضاد است. به همین جهت بزرگان صوفیه، برای اثبات این نظریه و مشروع جلوه دادن آن، به مجموعه‌ای از ادله و قواعد استناد کرده و این نگاه خود را

۱. پژوهشگر حوزه مطالعات عرفان و تصوف.

۲. دانش‌آموخته سطح ۳ و پژوهشگر حوزه مطالعات عرفان و تصوف.

بر مبانی مشخصی استوار ساخته‌اند.

این نوشتار با روش تحلیلی-توصیفی و مبتنی بر داده‌های کتابخانه‌ای، به بازخوانی مهم‌ترین ادله و مبانی صوفیه در موضوع اطاعت مطلق از مرشد پرداخته و این دلایل را ذیل سه دسته کلی تقسیم‌بندی کرده است: ادله کلامی و اصول فقه، ادله مبتنی بر عرفان نظری و ادله نقلی. سپس نوع استدلال و مدعای صوفیه در هر کدام از این موارد را به چالش کشیده و نهایتاً مدعای صوفیه در اطاعت مطلق و تبعیت محض از مرشد را ناتمام و غیرقابل اثبات یافته است.

کلیدواژه‌ها: اطاعت محض، انتخاب استاد، تبعیت از مرشد، خضر طریق، قطب، ولایت.

مقدمه

موضوع پیر و مرشد در تصوف از چنان جایگاه و اهمیتی برخوردار است که می‌توان گفت: تمام نظام فکری و ساختار سلوک عملی متصوفه، بر شانه‌های پیر طریقت استوار است و هر وظیفه و دستورالعملی که برای سالک طریقت تعریف می‌شود، بر محور رأی مرشد است.^۱ نویسندگان صاحب‌نام تصوف، تأکید دارند که اساساً صوفی‌گری بدون مسئله مرشد و ولایت تام او تحقق ندارد «بدانك قاعدة و اساس طریقت تصوّف و معرفت جمله بر ولایت و اثبات آن است».^۲ مرشد نیز متکی بر عنوان و مقام «ولایت»، در منظر مریدان مسلمان، کسب مشروعیت و مقبولیت کرده و به مدد این جایگاه خاص، در مقامی مافوق بشری قرار می‌گیرد. بخش قابل توجهی از آثار مکتوب صوفیان، صرفاً به بیان تاریخچه زندگانی و احوالات و سخنان پیران صوفی اختصاص داشته و تلاش می‌شود سیمایی ملکوتی و چهره‌ای اسطوره‌ای از مرشدان صوفیه برای مریدان این مکتب ترسیم کند و همین مسئله، سبکی از نوشتار و ادبیات صوفیانه به نام «تذکره نامه»، «پیرنامه» یا «منقبت نامه» را به وجود آورده است.

مکتب تصوف، پیروانش را با کلمه «مرید» تعریف می‌کند؛ یعنی هویت و شناسنامه انسان‌ها تحت الشعاع نوع رابطه خاص با مرشد طریقت تعریف می‌شود که عبارت است

۱. ابن عربی، محی‌الدین، فتوحات مکیه، ج ۱، ص ۲۷۷

۲. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، متن، ص ۲۶۵.

از رابطه «مرید و مرادی». به همین منظور گفته می‌شود، اولین وظیفه سالک، یافتن مراد و تبعیت مطلق از اوست. این دستورالعمل و آموزه در میان جمهور صوفیان، اعم از تصوف نظری و عملی وجود دارد.^۱ چنان‌که ابن عربی برجسته‌ترین مدون و نظریه‌پرداز سلوک نظری و عملی صوفیه، اشاره دارد اولین کاری که یک سالک طریقت باید انجام دهد، یافتن مرشد و سرسپاری نزد اوست «أول ما يجب على الداخل في هذه الطريقة الإلهية المشروعة طلب الأستاذ حتى يجده».^۲ مرید باید اراده خودش را در اراده مراد باخته و از خود، نظر و تصمیم و اختیاری برای حرکات و سکناش نداشته باشد.^۳

ابن عربی نوع رابطه سالک با پیر طریقت را رابطه مرید و مرادی عنوان کرده و به لزوم تبعیت محض و اطاعت مطلق^۴ از مرشد و بیعت با او تأکید دارد و عبارت معروف «کالمیت بین یدی الغسال» را هم برای نشان دادن شدت تسلیم شدن و ارادت به شیخ به کار می‌برد.^۵

اصحاب تصوف در تأکید و پافشاری بر این اصل مهم، حجم زیادی از شعر، تمثیل، قصه و منظومه عرفانی و داستانی خلق کرده‌اند که معروف‌ترین این قصه‌ها، حکایت سی مرغی است که به کمک و هدایت هدهد راه‌شناس، رهسپار مشاهده سیمرغ می‌شوند.^۶ از نظر صوفیان، رسیدن به هر نوع معرفت و دگرگونی در نفس و صعود به مراتب کمالی،

۱. انصاری، عبدالله، منازل السائرین، ص ۲۸.

۲. ابن عربی، محی‌الدین، الفتوحات المکیة (اربع مجلدات)، ج ۱، ص ۲۷۷.

۳. محمود کاشانی، عزالدین، مصباح الهدایة، ص ۶۸.

۴. محسن طهرانی درباره معنای اطاعت می‌نویسد: «اطاعت یعنی چه؟ یعنی از تبت و خواست خود بیرون بیا و طبق خواست من رفتار کن. اگر می‌گویند جنگ کن، اگر می‌گویند صلح کن، اگر می‌گویند ازدواج بکنید، بکنیم؛ اگر می‌گویند نه، نکنیم؛ اگر می‌گویند در اینجا زندگی کن، بکن؛ اگر بگویند آن طرف دنیا زندگی کن، بکن؛ اگر بگویند هجرت کن، بکن؛ اگر بگویند برو جنگ کشته بشو، بشو؛ معنی اطاعت این است. و این کار مشکلی است. چرا؟ چون انسان طبعاً دوست دارد که به منویات خود و اراده خود کار کند، هر بشری دوست دارد که خود مختار باشد». طهرانی، محسن، آیین رستگاری (مجموعه سخنرانی‌ها)، ص ۳.

۵. گنابادی، سلطان محمد، تفسیر بیان السعادة فی مقامات العبادة، ج ۲، ص ۲۸۳؛ راز شیرازی، ابوالقاسم، قوائم الانوار و طوابع الاسرار، ص ۱۶۲.

۶. برای نمونه:

پیر را بگزین که بی‌پیر این سفر	هست بس پر آفت و خوف و خطر
پس رهی را که ندیدستی تو هیچ	هین مرو تنها ز رهبر سر میبچ
هرکه او بی‌مرشدی در راه شد	او ز غولان گمره و در چاه شد

(مولوی، جلال‌الدین محمد، مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۱۴۶).

مشروط به سرسپردگی نزد «مرشد» و تبعیت از اوست. عبارت «لا دین لمن لا شیخ له»^۱ در کلمات صوفیه نشان اهمیت این اصل مورد اتفاق در نگاه صوفیان است که عین القضاة همدانی می گوید: «به اجماع مشایخ- قدس الله ارواحهم- فریضه باشد».^۲ مسئله تبعیت از مرشد، هیچ محدودیت و دامنه‌ای ندارد و هیچ کس نمی تواند قید و حدود و شروطی برای میزان تبعیت تعریف کند. به تعبیر دیگر، دستور مرشد حجیت تام و علی الاطلاق دارد و لازم نیست اقوال او، با قرآن کریم و روایت های اهل بیت (علیهم السلام) سنجیده شود بلکه کتاب و سنت را باید با محک فرمان مرشد سنجید. لذا برخی صوفیان، نظیر عین القضاة همدانی از تعبیر «پیرپرستی» به جای خداپرستی استفاده کرده اند:

«و اینجا بدانی که چرا پیرپرستی به بود که خداپرستی»^۳

یا می گوید:

«مرید کسی است که خود را در پیر بازد، ابتدا دین را از دست بدهد و پس از آن خود را. دین باختن یعنی اگر پیر، خلاف دین به او امری کند، او باید اطاعت کند؛ زیرا اگر خلاف دین خود نرود، او هنوز مرید دین خود است و نه مرید پیر».^۴

چندی از معاصران نظیر محمدحسین طهرانی در کتاب روح مجرد^۵ و آیت نور^۶ و صادق طهرانی در کتاب نور مجرد و محمدحسین طهرانی در کتابی موسوم به سیره صالحان در حجیت افعال و گفتار اولیاء الهی درصدد برآمدند تا ثابت کنند «افعال و گفتار اولیا و مشایخ صوفیه همانند انبیا، مطلقاً حجیت و منجزیت دارد و لازم نیست کلمات اولیا را با قرآن و روایات مورد سنجش قرار داد».^۷ با توجه به آنچه بیان شد، روشن می شود که این تحقیق صرفاً برای صوفیان و مخاطبان

۱. عین القضاة همدانی، عبدالله بن محمد، تمهیدات، ص ۱۰۲.

۲. همان، ص ۱۰.

۳. همان، نامه ها، ج ۱، ص ۸۷.

۴. عین القضاة همدانی، عبدالله بن محمد، تمهیدات، ص ۹۸.

۵. طهرانی، محمدحسین، روح مجرد، ص ۴۱.

۶. طهرانی، محمدحسین، آیت نور، ص ۲۳۸.

۷. ابن عربی، محی الدین، التذییرات الالهیه، ص ۲۲۶-۲۲۸.

جریان‌های صوفیه کارکرد ندارد؛ زیرا انگاره تبعیت محض از استاد در زمان حاضر، دیگر محدود به جریان‌ها و فرقه‌های صوفیه نیست و نحله‌های مدعی عرفان یا اخلاق یا خرده مکتب‌های فکری دیگر، تلاش دارند با وام‌گیری از ادبیات و مبانی صوفیه و با استناد به متن‌های دینی، اطاعت مطلق و تبعیت محض از یک انسان غیر معصوم (به هر نام و عنوانی که باشد) را روا بدانند، درحالی‌که واکاوی و نقادی ادله موجود، نشان می‌دهد چنین مسئله‌ای روا نیست.

پیشینه پژوهش

پژوهشی که مشخصاً با موضوع این مقاله تطبیق داشته باشد، یافت نشد؛ اما عنوان‌های مشابه و کلی دیگری نظیر: «اندازه‌گیری بایستگی وجود پیر و مرشد در طریق سیر و سلوک» از حسن رمضانی و محمد میری^۱ و مقاله «رابطه مرید و مراد در ترازوی نقد» از جواد رودگر^۲ به تناسب به مسئله التزام محض مرید به دستورات مراد اشاره کرده‌اند. همچنین پایان‌نامه‌هایی با عنوان «تحلیل داستان حضرت موسی و خضر علیهما السلام» از مینا حسینی^۳ به واکاوی داستان خضر و موسی به عنوان مهم‌ترین دلیل تبعیت محض از مرشد پرداخته است. با این حال، هیچ‌کدام از این پژوهش‌ها به صورت خاص، بر موضوع این مقاله تمرکز نداشته و مهم‌ترین ادله صوفیه در این رابطه را مورد خواش و بررسی قرار نداده‌اند، کاری که این پژوهش عهده‌دار آن شده است.

ادله تبعیت محض از مرشد

موضوع تبعیت محض از مرشد را از جهت‌های مختلف می‌توان بررسی کرد. از یک سو، اصل مسئله «ضرورت دستگیری مرشد و سرسپردگی» نزد او مطرح و قابل بررسی است و از سوی دیگر، «ادله‌ای که برای اطاعت محض از مرشد» بیان شده است که در ادامه تنها به موضوع دوم پرداخته می‌شود.

۱. میری، محمد و حسن رمضانی خراسانی، «اندازه‌گیری بایستگی وجود پیر و مرشد در طریق سیر و سلوک»، پژوهش‌نامه عرفان، شماره: ۲۵، ص ۲۴۱-۲۶۱.

۲. رودگر، محمدجواد، «رابطه مرید و مراد در ترازوی نقد»، کتاب نقد سال دهم، شماره ۴۷ - ۴۸.

۳. حسینی، مینا، «تحلیل داستان حضرت موسی و خضر علیهما السلام»، دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، دانشکده علوم قرآنی قم.

۱. ادله کلامی و اصول فقه

بخشی از ادله مورد استناد صوفیه، مبتنی بر دانش علم کلام و اصول فقه است و براساس اصول موضوعه و مفروضات این دو دانش اسلامی، تلاش شده است مسئله تبعیت محض از استاد ثابت شود. این ادله عبارت‌اند از:

۱.۱. استناد به قطع و حجیت ذاتی آن

آقای محسن طهرانی با وام گرفتن از اصطلاحات دانش اصول فقه، برای اقوال و افعال اولیا، حجیت ذاتی قائل است و آن را منجز و معذر می‌داند. نام‌برده برای اثبات این مدعی، به موضوع قطع، استناد می‌کند و اشاره دارد که انسان به هر طریقی که به یقین و قطع برسد، باید مطابق آن عمل کند، حتی اگر از طریق خواب و شهود به یقین برسد. بر همین اساس مدعی است که شارع، فقط خداست؛ اما فهم دستورات شرع منحصر در رسول نیست، بلکه خیلی اوقات به واسطه خواب و رؤیا، انسان به حکم شرع می‌رسد:

«اگر واسطه در ابلاغ، رسول خدا نباشد و برای شخصی به واسطه خواب و مکاشفه و سروش غیبی، درباره مسئله‌ای یقین حاصل شود، واجب است که او طبق آن یقین عمل کند».^۱

در جای دیگر می‌نویسد:

«اگر انسان راجع به مسئله‌ای یقینی دارد که احتمال هیچ شک و شبه‌ای در آن نمی‌رود، واجب است از یقین خود تبعیت کند. فرض کنید که فردی یقین پیدا کند که فردا روز اول ماه مبارک رمضان است، درحالی‌که هنوز این مسئله برای مرجع او ثابت نشده و فردا را آخر شعبان می‌داند، در این صورت بر این مکلف واجب است که آن روز را روزه بگیرد و اگر براساس نظر مرجعش عمل کرده و روزه نگیرد، مرتکب فعل حرام شده و باید کفاره بدهد».^۲

نقد و بررسی

در نقد استناد به مسئله حجیت ذاتی قطع، باید به نکات زیر توجه کرد:

۱. طهرانی، محسن، سیره صالحان، ص ۲۷۰.

۲. همان، ص ۲۵۳.

۱. مبحث حجیت قطع از مباحث عقلی و کلامی به شمار می‌آید که در دانش اصول فقه استفاده شده است. درباره حجیت ذاتی قطع، سه قول موافق، مخالف و قائل به تفصیل^۱ وجود دارد؛ اما قول به حجیت ذاتی قطع، بین معاصران شهرت بیشتری دارد. از نگاه این دسته از عالمان، قطع و یقین شخصی، حجیت ذاتی داشته و این حجیت نیز به جهت کاشفیت ذاتی قطع از واقع است؛^۲ اما امروزه در تحقیقات متعددی، حجیت ذاتی قطع از جهات مختلف مورد مناقشه و نقض قرار گرفته است.^۳ قطع، حالتی است که فرد درخصوص باور خود، هیچ‌گونه تردیدی ندارد و احتمال خلاف در نظر خود را نمی‌دهد. در واقع قطع، وصف حالت درونی و روانی انسان است که در نفس انسان، نسبت به امر بیرونی پدید می‌آید. برای هر انسانی آشکار است که قطع به عنوان یک ادراک درونی و حالتی نفسانی، نمی‌تواند در وجود یا عدم امر خارجی یا صورت وجودی آن تغییری ایجاد کند و اینکه برخی قطع انسان را به معنای کشف حکم واقع دانسته‌اند، اگر مقصودشان از حکم واقع، نفس الامر باشد، طبعاً سخن نادرستی بیان کرده‌اند. قطع، ظن و شک انسان به وجود خارجی، لا به شرط است، این‌ها همه مراتبی از باور آدمی یا علم به معنای اعم آن هستند. هرگاه باور ما درخصوص امری شدت گیرد، قطع و هرگاه ضعیف شود، ظن و نهایتاً شک و وهم خواهد بود.

۲. حجیت ذاتی قطع علاوه بر اینکه مخالفان متعددی در میان عالمان دینی دارد و

۱. تفصیل بین منجزیت و معذرت؛ یا تفصیل بین مقام ثبوت و اثبات یا تفصیل بین جعل حجیت و سلب حجیت. ر.ک: صدر، محمدباقر، دروس فی علم الاصول، ج ۲، ص ۴۴.

۲. آخوند خراسانی، کفایة الاصول، ج ۲، ص ۲۷۰؛ انصاری، مرتضی، فراند الاصول، المقصد الاول: فی القطع.

۳. از جمله آنکه گفته‌اند: حجیت از مفاهیم انتزاعی و اعتبارات جامعه عقلایی شمرده می‌شود و ذاتی قرار گرفتن آن برای مفاهیم حقیقی دارای معنای محصلی نیست (جوادی آملی) منزلت عقل در هندسه معرفت دینی، ۱۱۴؛ (خمینی، مصطفی، تحریرات فی الاصول، ج ۶، ص ۲۴)؛ به علاوه مشهور اصولیون درخصوص جاهل مقصر به عدم معذرت قطع وی گراییده‌اند (ر.ک: عارفی پیشی، علی، البدایة فی توضیح الکفایة، ج ۳، ص ۱۶؛ حسین، بروجردی، الحاشیة علی کفایة الاصول، ج ۲، ص ۱۲). در حالی که امکان سلب حجیت از قطع، ولو قطع حاصل از تقصیر - نقض دیگری بر ذاتیت آن است. حتی در صورتی که کاشفیت ذاتی قطع پذیرفته شود، این مسئله مستلزم ذاتی دانستن حجیت برای قطع نیست؛ چنان‌که برخی از اصولیین به خلط مبحث بزرگان اصول در این مسئله تصریح کرده‌اند (طباطبائی، محمدحسین، حاشیة الکفایة، ج ۲، ص ۱۷۹).

اشخاصی همچون امام خمینی علیه السلام^۱ و علامه طباطبائی رحمته الله حجیت ذاتی قطع را انکار کرده‌اند،^۲ آشکارا با داده‌های معرفت‌شناسی مدرن هم در تضاد است چه اینکه وقتی باور داریم که علم قطعی ما، ذاتاً و همواره واقعیت را برای ما کشف می‌کند، در واقع دوئیت میان بود و نمود را انکار کرده‌ایم و علم خود را به معلوم سرایت داده‌ایم.

۳. ازسوی دیگر، مبانی کلامی شیعه نیز چندان با قول به حجیت ذاتی قطع، سازگار نیست. مشهور شیعیان قائل به تخطئه هستند در مقابل اهل سنت که به تصویب باور دارند. مخطئه نیز به تمایز علم و معلوم عقیده دارد، به این معنا که معتقدند احکامی در نفس الامر و لوح محفوظ وجود دارد که انسان در تلاش برای فهم آن‌هاست و این تلاش گاهی با واقع، همسان می‌شود و گاهی به خطا می‌رود. کانون نظریه تخطئه بر دوگانگی میان نفس الامر و واقع از یک سو، و معرفت بشری ازسوی دیگر نهفته است؛ درحالی که حجیت ذاتی قطع، این تمایز را نفی کرده و معتقد است به محض قطع انسان به موضوعی، آن را کشف واقع می‌داند.

۴. فراغ از تمام آنچه بیان شد، حتی اگر حجیت ذاتی قطع هم پذیرفته شود، عموم اصولیون مستثنیاتی برای آن ذکر کرده‌اند و در مواردی نظیر «قطع قطاع» یا «قطع حاصل از تقصیر قاطع» در عمل به قطع خدشه کرده‌اند.^۳ قطع حاصل از تقصیر قاطع (یقین ذاتی)، به این معناست که قاطع، از طرق نامتعارف و نادرستی به قطع رسیده باشد؛ برای مثال اگر یک مسلمان اهل سنت با رجوع به منابع اهل سنت و خواندن فتاوی ابن تیمیه، قطع بر وجوب ذبح شیعیان کند در صورت عمل به قطع، معذب خواهد بود. موضوع کشف و شهود و خواب نیز مصداق همین طرق نامتعارف است و مشهور عالمان دینی، این مورد را به قطع قطاع ملحق کرده و در چنین مصادیقی، در منجزیت یا معذرت عمل به قطع خدشه

۱. سبحانی، جعفر، تهذیب الأصول (تقریر ابحاث الاستاذ الاعظم و العلامة الافخم آیت الله العظمی السید روح الله موسوی الامام الخمینی قدس سره)، ج ۲، ص ۲۹۳. رک: آهنگران، محمد رسول، بررسی اصطلاح حجیت یا حجیت در علم اصول، پژوهش‌های دینی، ۵-۱۳۷-۱۵۱.

۲. طباطبائی، محمدحسین، حاشیه کفایه، ص ۱۷۷.

۳. حیدری، علی‌نقی، اصول الاستنباط، ص ۱۸۲؛ لاری شیرازی، عبدالحسین، التعلیقہ علی فوائد الاصول، ج ۱، ص ۱۱۷.

کرده‌اند؛ یعنی اگر کسی با دیدن یک رؤیا، یقین به کشتن فرزندش کرده و مرتکب این عمل شود، هم از جانب عقلا مذمت می‌شود و هم از جانب شریعت محکوم است و نمی‌تواند عمل به قطع را بهانه کند.^۱

۵. در بسیاری از موارد، دستور مرشد برای مرید قطع آور نیست، اگر حجیت نظر مرشد دائر مدار قطع مرید باشد، باید گفت: در مواردی که مرید به یقین نرسیده است، می‌تواند از اطاعت مرشد سر باز زند. حال آنکه چنان‌که در مقدمه گذشت، صوفیان تحت هیچ شرایطی حتی در موارد وهم و ظن نیز، سرپیچی از فرمان مرشد را تجویز نمی‌کنند.

۲.۱. احکام ثابت و غیرثابت

یکی دیگر از ادله مورد استناد صوفیه در تبعیت محض از مرشد، بحث احکام ثابت و غیرثابت است. بدین بیان که احکام و تکالیف دین اسلام، برای همه مسلمانان ثابت نیست و هر مکلفی، باید وظیفه شرعی خود را به دست آورد و مطابق همان عمل کند و مرشد است که به قوه ولایت خود، وظیفه و حکم جدید برای موضوعات جدید را دریافت کرده و بیان می‌کند.^۲ محسن طهرانی می‌نویسد:

«تمام احکام الهی، احکامی ثابت و غیرقابل استثنا و تقیید، به‌عنوان یک قضیه موجه کلیه نیست و لذا هر شخص باید نسبت به اعمال و دستورات خود به‌عنوان یک قضیه موجه جزئی رجوع و عمل نماید».^۳

سلطان محمد گنابادی می‌نویسد:

«جزئیات شریعت و آداب و سنن، پس اشخاص در آن‌ها مختلف می‌باشند و خطاب هرکس با دیگری و حکم هرکس با دیگری فرق کلی دارد، بلکه گاه باشد که ضدونقیض یکدیگر باشند و اختلاف اخبار ائمه هدی (علیهم‌السلام) را یک سبب این است».^۴

۱. ر.ک: حسینی سیستانی، سید علی، الرافد فی علم الاصول، ص ۳۴-۳۵.

۲. بدیع الزمان، فروزانفر، شرح مثنوی شریف، ج ۲، ص ۵۹۹.

۳. طهرانی، محسن، سیره صالحان، ص ۳۸۷.

۴. گنابادی، سلطان محمد، مجمع السعادت، ص ۴۳.

نقد و بررسی

۱. در نظام فقه شیعه اثنی عشری، هر کدام از تعابیر عبارت فوق، بار معنایی متفاوتی دارد؛ یعنی «احکام ثابت» غیر از بحث «مستثنیات» بوده و این دو، با «مقید احکام شرعی» متفاوت است؛ اما نگارنده، بدون توجه به تفاوت مهم این مفاهیم، آن‌ها را به یک معنای نامشخص به کار برده و دلیلی هم برای این مدعی خود ذکر نکرده است. اگر مقصود نگارنده از اینکه گفته است: حکم شرعی برای هر شخصی، «موجبه جزئی» است، چنین باشد که «احکام شرعی و تکالیف افراد به تعداد انسان‌ها، متفاوت است و دین اسلام یک حکم کلی برای همگان ندارد» این سخن اگرچه مطابق مبنای صوفیه است،^۱ با ضروریات و اولیات فقه شیعه در تضاد است و در اسلام احکام ثابت و اولیه بسیاری، نظیر نماز و روزه و غیره وجود دارد که همگان مکلف بدان هستند؛ اما اگر مقصود این باشد که برخی از احکام شرعی در وضعیت خاصی تغییر می‌کنند، در این صورت باید گفت: بحث از احکام اولیه و ثانویه، در کتاب‌های فقها به تفصیل بحث و بیان شده است که احکام اولیه، در وضعیتی نظیر عسرو حرج و تقيه و اضطرار و غیره مبدل به حکم ثانوی شده و تغییر می‌کند؛ اما هیچ کدام از عالمان شیعه، رأی پیر طریقت و نظر مرشد را سبب تغییر حکم اولی دین برای مکلفین ندانسته‌اند و اگر نگارنده چنین ادعایی دارد باید با دلیل‌های فقهی آن را ثابت کرده و نظر و دلیل‌های جمهور عالمان شیعه را نقد ورد کند.^۲

۲. این ادعا، مبتنی بر یک پیش فرض دیگر هم هست و آن اینکه مرشد طریقت باید احکام جدید و خاص را ابلاغ کند. حال سؤال اینجاست که این جایگاه برای مرشد طریقت چگونه ثابت می‌شود؟ اگر گفته شود از طریق مقام ولایت، در پاسخ می‌گوییم: اصل ولایت مرشد قابل اثبات نیست و

۱. ابن عربی، محی الدین، فصوص الحکم، ج ۱، ص ۹۵.

۲. ر.ک: حق پناه، رضا، «حکم اولی و ثانوی در قرآن معیار و نمونه‌ها»، در مجله آموزه‌های فقه مدنی، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، شماره ۴؛ لطفی، اسدالله، «رابطه ادله احکام ثانویه با ادله احکام اولیه»، در مجله مطالعات اسلامی، شماره ۴۹ و ۵۰.

قاطبه علمای شیعه، نگاه صوفیه در مقوله ولایت را در تضاد با روایت‌های اهل بیت (علیهم‌السلام) و مبانی کلامی شیعه می‌دانند.

۲. ادله مبتنی بر عرفان نظری

۱.۲. مبانی خداشناسی

مطابق مبانی وجودشناسی و خداشناسی عرفانی، در عالم چیزی غیر از ذات خدا و اسما و صفات او نیست. ذات خدا نه شناخته می‌شود و نه قابل شناخت است و تنها باید اسما و صفات او را شناخت. هرچه در جهان دیده می‌شود، تجلی عینی و نمود خارجی یکی از اسما و صفات خداوند است و در این مخلوقات، انسان تنها مظهری است که توانایی تجميع جميع اسما و صفات خدا در خویش را داشته و می‌تواند تا صقع ربوبی و مقام تعیین اول صعود کرده و با تمام اسما و صفات ذاتی خداوند یکی شود.^۱ مطابق همین مبنا در بحث انسان کامل، گفته می‌شود که در هر عصری، یک نفر می‌تواند جامع جميع اوصاف الهی شده و به مقام انسان کامل دست یابد و دیگر ابناء بشر باید ذیل ولایت و سایه آن شخص، برای رسیدن به حقیقت تلاش کنند. انسان کامل، با رسیدن به مقام «حقیقت محمدیه» و فناء در الله، مظهر تام و تمام اسم الله گردیده و جميع اسما و صفات حق را دارا شده و «استجماع صفات کلیه در نفس آدمی، به معنای تحقق عینی و تفصیلی تمامی صفات حضرت حق، به نحو اتم و اکمل است».^۲ پس هر انسانی که بخواهد فانی فی الله شود، لاجرم باید فانی در شیخ شود؛ زیرا این شیخ طریق، همان عنقا مغرب و غایت سلوک است.^۳

محسن طهرانی تصریح دارد که استاد پدرش آقای هاشم حداد، تمام اسما ذاتی خداوند را دارا بود و به واسطه اسم علیم، قدیر و حی، هم می‌توانست مرده زنده کند و هم

۱. در متون و آثار صوفیه، غالباً ذیل آیه «قاب قوسین او ادنی» به موضوع اتحاد انسان با خدا پرداخته شده و «او ادنی» را به معنای یکی شدن ذات انسان با ذات خدا دانسته‌اند. کاشانی، عبدالرزاق، شرح منازل السائرین، ص ۷۵۱؛ فرغانی، منتهی المدارک فی شرح تائیه ابن فارض، ج ۱، ص ۴۰۶؛ گنابادی، سلطان محمد، تفسیر بیان السعادة فی مقامات العبادة، ج ۱، ص ۱۹۴.

۲. طهرانی، محسن، سیره صالحان، ص ۴۶۱.

۳. محمدخان قراگزلو (عم مجذوب علیشه کبودرآهنگی) می‌نویسد: «مدار وصول به درجه کمال، مربوط به رابطه محبت است نسبت به شیخ مقتدا. طالب از راه محبتی که به شیخ می‌دارد، اخذ فیوضات و برکات از باطن شیخ می‌نماید... فناء فی الشیخ مقدمه فناء فی الذات. و ذکر تنها، بدون رابطه مسطوره فناء فی الشیخ، موصل نیست.» (قراگزلو، محمد بن عبدالله، رساله ابحاث عشره در اثبات ذکر خفی، ص ۶۲).

علم غیب داشت و هم هرکس هر خواسته‌ای داشت، مطابق اسم قدیر الهی، آن را می‌توانست برآورده کند. می‌نویسد:

«می‌گویند: امام علیه السلام به دلیل اینکه مستجمع همه اسما و صفات الهی است، لذا بر انسان احاطه کلی دارد و به واسطه این احاطه کلی می‌تواند حتی به قتل نفس محترمه، امر و از هر چیزی نهی نماید؛ اما از آنجاکه ممکن است یک یا دو اسم از اسماء الهی در ولی خدا ظهور پیدا کرده باشد، امرو نهی او چنین توسعه‌ای ندارد و باید بر کتاب و سنت عرضه گردد؛ اما چه کسی گفته است که ولی خدا در یک اسم از اسماء الهی ظهور دارد! خداوند دارای سه اسم ذاتی حی، علیم و قدیر است و بقیه اسماء معلول و متولد از این سه اسم هستند و امام علیه السلام مستجمع سه اسم حی، علیم و قدیر است ... حال سؤال اینجاست که یک ولی الهی از کدام اسم محروم است که به واسطه این حرمان، قادر بر القاء خطابات به دیگر افراد نیست؟»^۱

نقد و بررسی

نگاه متکلمان و فقیهان شیعه در مباحث وجودشناسی و خداشناسی و مباحث توحید ذاتی، توحید صفاتی و توحید افعالی با نگاه صوفیه کاملاً در دو قطب متضاد قرار دارد. نگاه صوفیه مبتنی بر عینیت خالق و مخلوق و انکار هر نوع کثرت و اثنیت است و شالوده این وحدت‌انگاری نیز بر نظریه وحدت شخصی وجود، استوار است که مطابق این دیدگاه، در جهان چیزی غیر از خدا وجود ندارد و مخلوقات، مظاهر اسما و صفات خدا هستند؛ اما متکلمان و فقیهان امامیه براساس روایت‌های اهل بیت علیهم السلام، به دوئیت و کثرت و تمایز خالق و مخلوق باور دارند. آن‌ها مسئله وحدت وجود را انکار کرده و وجود حقیقی کثرات در عالم را به رسمیت می‌شناسند. آن‌ها همچنین معتقدند هیچ کدام از مخلوقات نه تنها نمی‌توانند با ذات خدا یکی شده و فانی فی الله شوند، بلکه نمی‌توانند به هیچ یک از اسما و صفات الهی نیز برسند؛ زیرا صفات خداوند منحصرراً برای ذات باری تعالی

۱. طهرانی، محسن، سیره صالحان، ص ۴۳۷.

است.^۱ بنابراین ادعای تبعیت مطلق از مرشد، فرع بر اثبات نظریه وحدت شخصی وجود است.

۲.۲. مبانی معرفت‌شناختی (کشف و کرامت)

در نگاه صوفیان، معرفت راستین و صحیح منحصر در کشف و شهود شخصی است و روش تحصیل معرفت نیز ریاضت و سیروسلوک است و نه خواندن و نوشتن و آموختن.^۲ مطابق این دیدگاه، از آنجایی که مخاطب آموزه‌ها و سخنان انبیا و عالمان دینی، عامه مردم بودند، سطح قشری و نازلی از معارف و پوسته و قشری از علوم را آموزش داده‌اند؛ اما اولیا که صرفاً با خواص سروکار دارند، علوم باطنی و شهودی را در اختیار داشته و معارف حقیقی را برای مردم بیان کرده‌اند.^۳

مرشد صوفی که در زمره همین اولیاست با کشف و شهود، به حقیقت‌های باطنی و مطالبی دست یافته است که با ظواهر امر، یعنی علوم انبیا و عقول سازگاری ندارد و بر خواص و سلاک طریقت لازم است که از همین علوم باطنی و شهودی تبعیت کنند و دیدگاه انبیا، فقها و عالمان، متکلمان و عامه دین‌ورزان را ملاک سنجش قرار ندهند.^۴

مطابق همین نگاه در جریان‌های صوفیانه شیعه مذهب، گفته می‌شود که عالمان دینی و مراجع تقلید به دلیل اینکه اهل کشف و کرامت نیستند، احکام ظاهری اسلام را صرفاً مبتنی بر ادله ظاهری بیان می‌کنند؛ اما اولیا، به حقیقت و نفس الامر دسترسی داشته و مبتنی بر کشف و کرامت، حقیقت‌های دین را برای مخاطب تبیین می‌کنند، به همین جهت

۱. مروارید، حسنعلی، تنبیهات حول المبدأ و المعاد، ص ۶۸؛ علامه حلی، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۴۸۰؛ جعفری، محمدتقی، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۲، ص ۷۱؛ علامه حلی، تسلیک النفس الی حظيرة القدس، ص ۱۵۴؛ مظفر، محمدحسن، دلائل الصدق لنهج الحق، ج ۲، ص ۲۰۲؛ بحرانی، یوسف، لذر النجفیه، ج ۲، ص ۲۲۸؛ محقق سبزواری، أسرار الحكم، ج ۱، ص ۹۵؛ علامه مجلسی، محمدباقر، حق الیقین، ج ۱، ص ۱۵؛ مقداد، فاضل، الأنوار الجلالیه فی شرح الفصول النصیریة، ص ۶۸؛ عبیدلی، سید عمیدالدین، إشراق اللاهوت فی نقد شرح الیاقوت، النص، ص ۲۵۰.

۲. برای نمونه نک: عین القضاة همدانی، عبدالله بن محمد، زبدة الحقائق، دانشگاه تهران، ص ۷۴ و فصل‌های ۱۶-۲۸ و ۶۵-۵۹ و ۸۲-۸۸ و ۹۷؛ برای نمونه نک: قنونی، صدرالدین محمد، اعجاز البیان، ص ۳۴؛ آملی، سید حیدر، نص النصوص فی شرح فصوص الحكم، بخش ۳، رکن ۳، فصل ۱؛ ابن عربی، محی‌الدین، مجموعة رسائل ابن عربی (مجلدان)، رسالة الأنوار، ص ۲ و فتوحات مکیه، ج ۲، ص ۵۱ و فصوص الحكم، ج ۱، ص ۱۸۹.

۳. ابن عربی، محی‌الدین، فصوص الحكم، ج ۱، ص ۹۵.

۴. خوارزمی، آملی، شرح فصوص الحكم، ص ۲۶۸؛ حسن‌زاده آملی، حسن، ممد الهمم در شرح فصوص الحكم، ص ۲۱۷.

قول و فعل آن‌ها مطلقاً حجت است و مریدان باید از آن‌ها تبعیت محض داشته باشند:

«مرجع تقلید به عالم غیب متصل نیست، فردی است مثل سایر افراد و وسایل ارتباطی او نیز مانند دیگران است. من باب مثال، شخصی می‌گوید ژلاتین موجود در بازار، خارجی است و از گاو یا خوک تهیه می‌شود؛ آن مرجع که دیگر از باطن و صداقت آن شخص اطلاعی ندارد و براساس وثوق و اعتمادش حکم می‌کند».^۱

از همین روست که حسن صالح علیشاه از اقطاب فرقه گنابادی، مراجع تقلید را «علمای ظاهر خوانده» که صرفاً پوسته و قشری از دین را بیان می‌کنند؛ اما مشایخ طریقت، حقیقت و مغز دین را برای اهل طریقت تبیین می‌کنند:

«علما دستور آداب و احکام ظاهری دینی را به مسلمانان می‌دهند و ما دستور پاکیزگی دل و اصلاح باطن را در راه جان و ملکوت ایمان و خداوند را به پیروان می‌دهیم و می‌گوییم که باید دستور و قوانین ظاهری اسلام را از آن‌ها گرفت، و آن‌ها باید دستور اصلاح باطن را از ما بگیرند».^۲

نقد و بررسی

در پاسخ به این ادعا باید به نکات زیر توجه کرد:

۱. دلیل مذکور، مبتنی بر پذیرش مبانی معرفت‌شناختی صوفیه و فرع بر پذیرش حجیت کشف و شهود است. درحالی‌که صحت این مبانی نه تنها ثابت نشده است، بلکه ازجانب عموم عالمان دینی انکار شده است.
۲. مطابق نظر مشهور عالمان شیعه، عالمان و فقیهان مسلمان نه به نفس الامر دسترسی دارند و نه مکلف به دسترسی بدان هستند، بلکه مطابق همان روش مرسوم، احکام ظاهری را استنباط می‌کنند و مردم نیز مکلف به همین احکام ظاهری هستند و هیچ‌کس غیر از اهل بیت معصومین (علیهم‌السلام) از حقیقت‌های دین مطلع نیست.^۳

۱. طهرانی، محسن، سیره صالحان، ص ۲۵۴.

۲. صالح علیشاه، محمدحسن، یادنامه صالح، ص ۵۱.

۳. قال الباقر علیه السلام: «مَا يَسْتَطِيعُ أَحَدٌ أَنْ يَدْعِيَ أَنَّ عِنْدَهُ جَمِيعَ الْقُرْآنِ كُلِّهِ ظَاهِرِهِ وَبَاطِنِهِ غَيْرِ الْأَوْصِيَاءِ» (کلینی، الکافی ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۲۲۸.

۳. فارغ از نقدهای ثبوتی، از جنبه اثباتی نیز دعاوی نویسنده مردود است؛ زیرا شخص مزبور سعی دارد تضادی بین مراجع تقلید با مشایخ صوفیه ایجاد کند و یکی را غرق در ظواهر دنیا و دیگری را غوطه‌ور در بواطن و حقیقت‌ها بداند از همین رو می‌گوید: «مرجع تقلید به عالم غیب متصل نیست». سؤال اینجاست که آیا او به دستگاه غیب‌سنج مجهز است که این‌گونه راجع به تمام مراجع تقلید شیعه حکم صادر می‌کند؟ مبتنی بر چه دلیل و شاهدی، اتصاف مراجع تقلید به عوالم غیبی نفی شده و برای صوفیان اثبات می‌شود؟ آیا صرف ادعای صوفیه مبنی بر اتصال به غیب، کفایت می‌کند یا راهی برای سنجش این مسئله وجود دارد؟

۴. در نهایت باید گفت: مقوله کشف و کرامت و اخبارهای غیبی و انجام خوارق عادت، نمی‌تواند نشانه حقانیت اشخاص باشد؛ زیرا چنانچه جمهور نویسندگان و نظریه‌پردازان صوفیه به‌ویژه ابن عربی و شارحان کتاب‌های او تصریح دارند، این امور از سنخ صنعت بوده و با تمرین و ممارست برای هر انسانی با هر عقیده‌ای، حتی کفار و مشرکان و نواصب، حاصل می‌شود.^۱

۳.۲. مبانی انسان کامل

انسان کامل، یکی از مفاهیم اصلی انسان‌شناسی صوفیه است و از ارکان و مبانی مفهوم «ولایت نوعیه» به شمار می‌آید. صوفیان مدعی‌اند مشایخ آن‌ها، مصداق انسان کامل بوده و مریدان باید از انسان کامل تبعیت محض داشته و تعبداً از سخنان آن‌ها تبعیت کنند. محسن طهرانی می‌نویسد:

«همان‌طور که انسان نباید نسبت به امر امام علیه السلام هیچ تأملی کند، فعل و قول ولی الهی نیز حجت ذاتیه دارد و دیگر مراجعه به قرآن و مدارکی از قبیل کتب اربعه، جامع الاحادیث و وسائل و رجوع به علما و بزرگان بی‌معناست».^۲

۱. ابن عربی، محیی‌الدین، الفتوحات المکیه، ج ۲، ص ۳۸۸؛ وفایی شوشتری، فتح‌الله بن حسن، دیوان وفایی، ضمیمه اول، رساله شهاب ثاقب، ص ۲۳۴؛ شاه‌ولی، نعمت‌الله، مکتوبات، ص ۳۵۸.

۲. طهرانی، محسن، سیره صالحان، ص ۳۷۷.

ولایت مرشد

عمده دلایل صوفیه درباره حجیت ذاتی کلام مرشد و تبعیت محض از او، مبتنی بر مقام و جایگاه «ولایت» اوست. در نگاه صوفیه، نفس انسان بدون تصرف و دستورالعمل‌های ظاهری و باطنی کامل‌ترین انسان هر زمان که «ولی» نامیده می‌شود،^۱ توانایی استکمال و ترقی ندارد. تنها، ولی کامل هر زمان است که می‌تواند با تصرفات خود، مرید را از غفلت رهانیده و او را در ملکوت سیر دهد^۲ و از آنجایی که حقیقت ولایت معصومین با مرشد صوفی تفاوتی ندارد، در عصر غیبت باید سرسپرده مرشدان صوفی و اولیای عرفانی گشت. محمدصادق طهرانی می‌گوید:

«ولایت آقای حداد، عین ولایت ائمه معصومین است و هیچ فرقی نمی‌کند؛ یعنی در سیر الی‌الله هر جا که آن اوصیای الهی رفته‌اند ایشان نیز رفته است. ولایت کاملین از اولیای الهی با ولایت امام زمان علیه السلام فرقی ندارد».^۳

اهل تصوف، هم‌نظر با اهل سنت ولایت را در لغت به معنای قرب و نزدیکی می‌دانند: «ولایت به معنای سلطه، سیطره و هیمنه و حکومت نیست، بلکه به معنای نزدیکی و قرب است»^۴ و در اصطلاح، آن را به معنای فناء فی الله در نظر می‌گیرند:

«ولایت از ناحیه عبد، همان فناء ذات عبد در ذات پروردگار است، موجب استجلاب و استجذاب نفحات جمالیه و بارقه‌های اسما و صفات کلیه حق بر قلب بنده است».^۵ «این مرتبه برای پیامبران الهی و حضرات معصومین و نیز برای اولیای الهی به دست خواهد آمد».^۶

در نگاه صوفیه مقام ولایت و امامت، اکتسابی است:

«اگر شخص با رعایت ضوابط شرع به نحو اتم و انجام ریاضات شرعیه

۱. صفی علی‌شاه اصفهانی، محمدحسن بن محمدباقر، دیوان صفی علی‌شاه، ص ۱۷.

۲. ابن عربی، محیی‌الدین، الفتوحات المکیه، ج ۲، ص ۱۲۹.

۳. طهرانی، صادق، نور مجرد، متن، ص ۲۵۹-۲۶۷.

۴. طهرانی، محسن، سیره صالحان، ص ۴۸۲.

۵. طهرانی، محسن، سیره صالحان، ص ۴۸۲.

۶. همان.

و سیر سلوک الی الله و مخالفت با هواهای نفسانی... از مراحل مختلف نفس عبور نموده باشد، آن شخص به مقام و مرتبه ولایت الهی خواهد رسید و ولی کامل پروردگار خواهد شد؛ زیرا تحقق این مرتبه در وجود چنین شخصی، اعتباری نبوده و جنبه تکوینی و واقعی پیدا می‌کند... چنین شخصی قابلیت احراز عنوان امام را پیدا می‌کند، خواه از جانب الهی به این منصب رسیده باشد یا نرسیده باشد، در این فرض کلام او کلام امام و فعل او، فعل امام علیه السلام می‌باشد»^۱.

اکتسابی بودن ولایت به این معناست که هر انسانی با رسیدن به مقام فناء فی الله، صاحب مقام ولایت یا امامت یا قطبیت یا خلافة اللهی می‌شود و چنین جایگاهی، در انحصار تعداد معدودی از انسان‌ها نیست، پس مقصود از اولیاء الله صرفاً چهارده معصوم نیستند، بلکه اشخاصی هستند که «از مرتبه نفس گذشته و به مرتبه فناء ذاتی و بقاء بعد از فناء رسیده باشند»^۲. مبتنی بر همین اصل، صوفیان شیعه مدعی اند ذات مرشد و اقطاب آن‌ها، با ذات اهل بیت علیهم السلام اتحاد ذاتی دارد «نفس ولی خدا با نفس امام معصوم پیوند و اتحاد دارد»^۳.

محمدحسین طهرانی در کتاب الله شناسی در این رابطه می‌گوید:

«انسان پس از آنکه به مقام فناء کلی رسیده و فناء ذات و اسم و فعل برای او حاصل شد و سفرهای چهارگانه خود را به اتمام رسانید... انسان کامل (قطب و امام) می‌گردد و ولایت او کامل می‌شود؛ یعنی ولی مطلق به ولایت حقه الهیه می‌گردد، پس با همه موجودات به ولایت حضرت حق است و تصرف او در جمیع امور به اذن خدا برای اوست؛ زیرا لازمه مقام ولایت مطلقه (نوعیه) این است... و این است معنی خلیفه اللهی. همچنین براساس همین اصل بود که انسان، مسجود ملائکه قرار گرفت»^۴.

۱. همان، ص ۴۸۳.

۲. همان، سیره صالحان، پاورقی دوم ص ۳۵۳.

۳. طهه‌مان، محسن، سیره صالحان، ص ۳۹۵.

۴. طهرانی، محمدحسین، امام شناسی، ج ۵، ص ۸۳.

نقد و بررسی

۱. نگاه صوفیه در آموزه «ولایت»، با نگاه شیعیان امامیه در موضوع «امامت» هم خوانی ندارد و این تفاوت هم در مفهوم و چیستی و هم در کارکرد و مبانی دیده می شود. ولایت در نگاه صوفیه، اکتسابی و نوعی است و اولیا محدودیتی ندارند؛ اما در نگاه شیعه، بعد از رسول الله ﷺ تنها دوازده نفر تا روز قیامت صاحب این جایگاه هستند.^۱

۲. شیعیان براساس روایت های اهل بیت (علیهم السلام)، تعبّد و تسلیم محض و تبعیت بی چون و چرا از هیچ انسانی غیر از اهل بیت (علیهم السلام) را روا نمی دانند و در بحث تقلید از فقها نیز اگر فقیه نتواند دلیل و حجت شرعی برای نظر خود ارائه دهد، قول او مسموع نیست.^۲

۳. مطابق نگاه شیعه در مسئله امامت، حتی روایت های منقول از امامان اهل بیت (علیهم السلام) نیز باید برای صحت سنجی و بازشناخت، بر قرآن کریم عرضه شوند و کلام الله، معیار سنجش هر کلامی است. این مجموعه روایت ها به احادیث عرضه شهرت دارند.^۳

۴. حتی اگر از جنبه ثبوتی، مبنای ولایت در تصوف پذیرفته شود از جنبه اثباتی، تشخیص آن امکان پذیر نیست، تاجایی که امروزه صدها فرقه صوفیه در جهان وجود دارند که هر کدام نیز تنها رهبر فرقه خود را مصداق ولی کامل و قطب زمان می دانند و دیگر رهبران صوفی را مدعیان دروغین می خوانند. در همین ایران، ده ها فرقه صوفیه نظیر نعمت اللهیه، خاکساریه، ذهبیه، نوربخشیه، قلندریه و غیره وجود دارند که اتفاق نظری درباره مصداق قطب ندارند. حال سؤال اینجاست

۱. شیخ طوسی، الاقتصاد فیما يتعلق بالاعتقاد، ص ۳۶۵؛ علامه حلی، کشف المراد، ص ۲۳۸.

۲. در روایت های شیعه تأکید شده است که مقام مفترض الطاعه بعد از رسول الله ﷺ، تنها مخصوص امامان است (مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲۵، ص ۱۴۲). حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ فَصَّالَةَ عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ بْنِ نَصْرِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ يُنْكِرُونَ الْإِمَامَ الْمُفْتَرَضَ الطَّاعَةَ وَيُجْحَدُونَ بِهِ وَاللَّهُ مَا فِي الْأَرْضِ مَنْزِلَةٌ أَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ مُفْتَرَضِ الطَّاعَةِ وَقَدْ كَانَ إِبْرَاهِيمَ دَهْرًا يَنْزِلُ عَلَيْهِ الْأَمْرُ مِنَ اللَّهِ وَمَا كَانَ مُفْتَرَضِ الطَّاعَةِ حَتَّى بَدَأَ لِلَّهِ أَنْ يَكْرِمَهُ وَيَعْظُمَهُ فَقَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَعَرَفَ إِبْرَاهِيمَ مَا فِيهَا مِنَ الْفَضْلِ قَالَ وَمِنْ دُرِّي فَقَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ أَيِ إِيْمَا هِيَ فِي دُرِّيكَ لَا يَكُونُ فِي غَيْرِهِمْ (صغار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، ج ۱، ص ۵۰۹).

۳. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۷۶.

که چه دلیل متقنی برای اثبات مقام ولایت هریک از این‌ها وجود دارد؟ اگر صوفیان به بحث سلسله طریقتی و نص بر قطبیت توسط قطب پیشین استناد کنند، باید گفت: اصل بحث سلسله و مشروعیت آن نقض شده است و مطابق مبنای خود صوفیان، هیچ‌کدام از این سلاسل، اتصال به معصوم پیدا نمی‌کند.^۱ «علم غیب» و «عصمت» دو دلیل دیگر از صوفیان برای تبعیت محض از اولیاءالله است که چون از این مباحث، ذیل عنوان ولایت بحث می‌شود در ادامه نیز این دو مسئله را به‌عنوان دوریز موضوع از مباحث کلی ولایت بررسی خواهیم کرد.

۳. ادله نقلی

صوفیان برای تجویز تبعیت محض از مرشد، به دسته‌هایی از آیات و روایات استناد کرده‌اند که باید بررسی شوند و میزان دلالت آن‌ها سنجیده شود.

۳.۱. ذبح حضرت اسماعیل

صوفیان با استناد به ماجرای دستور خداوند به حضرت ابراهیم علیه السلام مبتنی بر ذبح حضرت اسماعیل علیه السلام، مدعی می‌شوند که حضرت ابراهیم علیه السلام، با استناد به یک خواب، درحال ارتکاب عمل قتل نفس محترمه بود که این کار برخلاف شریعت است. اولیا و اهل طریقت نیز با استناد به خواب و مکاشفه، می‌توانند برخلاف شریعت حکم دهند و مریدان موظف به اطاعت هستند. ذوالنون مصری می‌گوید:

«و چیزها باشد در طریقت که با ظاهر شریعت راست ننماید. چنان‌که خلیل را امر کرد و نخواست که کند. و چنان‌که غلام کشتن خضر علیه السلام که امر نبود، و خواست که کند و هرکه بدین مقام نارسیده، قدم آنجا نهد».^۲

نقد و بررسی

در پاسخ این استناد باید گفت: شرع به معنای دستور خداوند است و اگر دستور خداوند به حضرت ابراهیم علیه السلام، ذبح حضرت اسماعیل علیه السلام بود، دیگر نمی‌توان گفت که این دستور با ظاهر شریعت سازگار نیست. چه اینکه ظاهر و باطن شریعت، ذبح شریعت بود. انبیا

۱. ر.ک: واحدی، سید تقی، در کوی صوفیان.

۲. عطار نیشابوری، تذکرة الأولیاء، ص ۱۲۲.

نیز وحی را از طرق مختلفی در خواب و بیداری دریافت می‌کردند و خواب انبیا، عین وحی است.

۲.۳. خضر و موسی علیه السلام

حکایت خضر و موسی علیه السلام یکی از پربسامدترین حکایت‌های موجود در کتاب‌های نظری و اخلاقی صوفیه است و غالب نویسندگان صوفیه، برای باورها و آموزه‌های مختلف خود از جمله در بحث تبعیت از مرشد، به این داستان قرآنی استناد کرده‌اند. بدین بیان که حضرت خضر علیه السلام را مصداق ولی و مراد و حضرت موسی علیه السلام را مرید در نظر گرفته و گفته‌اند: دستورات حضرت خضر علیه السلام به حضرت موسی علیه السلام اگرچه خلاف شرع موسوی بود، اما ایشان باید از این دستورات تبعیت می‌کرد. پس تبعیت از مرشد، هیچ قید و محدودیتی ندارد و حتی اگر سخنان او خلاف شرع باشد، باید از آن‌ها اطاعت کرد.^۱ مولوی می‌گوید:

چون گرفتت پیر هین تسلیم شو

همچو موسی زیر حکم خضر رو

صبر کن بر کار خضری بی نفاق

تا نگوید خضر رو هذا فراق

گرچه کشتی بشکند تو دم مزن

گرچه طفلی را کشد تو مو مکن

دست او را حق چو دست خویش خواند

تَا يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ بَرَانَدُ^۲

نقد و بررسی

۱. بسیاری از آیات قرآنی، به دنبال رساندن پیامی یا راهنمایی بشر در یک آموزه و عقیده هستند. بر همین اساس چنان‌که علما و مفسران اشاره دارند، نمی‌توان ظاهر یک آیه را

۱. سهروردی، شهاب‌الدین، عوارف المعارف، ج ۱، ص ۱۱۱؛ کاشانی، عزالدین، مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة، متن، ص ۲۲۰.

۲. مولوی، مثنوی معنوی، ص ۱۲۲.

بدون توجه به آن پیام و بستر، اخذ کرده و صرفاً به اجرای ترجمه واژگان در زندگی روزمره بسنده کنند.

توضیح بیشتر اینکه غالب آیات قرآنی، شأن نزولی خاص و غیرعام داشته و ویژه یک نبی یا شخص خاص در برهه زمانی مشخصی بوده است، چنان که حضرت ابراهیم علیه السلام وظیفه داشت با دیدن آن رؤیا، گلوی فرزندش را ببرد، اما سایر انسان ها اگر هزارمرتبه نیز چنین خوابی ببینند، این وظیفه را نخواهند داشت و اگر مرتکب چنین کاری شوند، توبیخ می شوند. حکمت ذکر این داستان در قرآن، رساندن پیام «اهمیت تسلیم بودن انسان در برابر خواست الهی» است.

اما حکمت این داستان چه بوده است؟

امام صادق علیه السلام در این رابطه فرموده اند:

«خضر مقام و رتبه اش بر موسی ترجیح نداشت، بلکه وی افضل از خضر بود، منتهی چون موسی مستحق بود به او گفته شود که وی همه چیز را ندانسته و جاهلی است که فقط به تعلیم حق تعالی علم برایش حاصل می شود، لاجرم واسطه و مأمور برای رساندن این خبر به موسی خضر شده بود».^۱

حکمت این بود انسان ها بدانند دست بالای دست، بسیار است و هیچ گاه هیچ کس گمان نکند برترین، مقرب ترین و عالم ترین بنده الهی است. حال، واسطه رساندن این پیام به حضرت موسی علیه السلام، حضرت خضر علیه السلام بود و چنین نیست که این واسطه و پیام رسان، به دلیل رساندن این پیام برتر از حضرت موسی علیه السلام باشد و ایشان مأمور به اطاعت محض بوده باشند.

۲. از شواهدی که نشان می دهد این داستان، مختص حضرت خضر و موسی علیه السلام بوده است، ویژگی های خاص و منحصر به فرد شخصیت حضرت موسی و خضر علیه السلام است. حضرت خضر علیه السلام فردی متصل و مرتبط با خدای متعال بوده است و تمام اعمالش طبق دستور خدا بود: ﴿وَمَا قَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي﴾.^۲

۱. صدوق، محمد بن علی، علل الشرائع، ج ۱، ص ۶۱.

۲. کهف، ۸۲.

حضرت خضر علیه السلام دارای علم لدنی و مقامی عظیم بوده است: ﴿فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا ءَاتِيَاهُ رَحْمَةً مِّنْ عِندِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِן لَّدُنَّا عِلْمًا﴾.^۱

حضرت موسی علیه السلام نیز از جانب خدا مأمور به یافتن حضرت خضر علیه السلام بود.^۲

بدیهی است که امروزه، مسلمانان مأمور به یافتن فردی با این ویژگی‌ها نیستند و اساساً اشخاصی با ویژگی‌های حضرت خضر علیه السلام یافت نمی‌شوند و اگر ثبوتاً چنین افرادی وجود داشته باشند، از جهت اثبات، نمی‌توان گفت چه کسی این ویژگی‌ها را قطعاً داراست.

۳. مستشکل می‌گوید: «حضرت موسی و خضر گرفتار خلاف شرع شدند تا به حکمت برتری دست پیدا کنند. چنان‌که کشتن کودک بی‌گناه، خلاف شرع است».

در حالی که این سخن صحیح نیست؛ شرع به معنای دستور خداست و در این ماجرا، خداوند دستور خاصی به حضرت خضر علیه السلام داده بود که همان کشتن کودک بود؛ از آن‌رو فرمود: ﴿وَمَا فَعَلْنَاهُ عَنْ أَمْرِی﴾.^۳ پس ایشان گرفتار خلاف شرع نشده است. شرع حضرت موسی علیه السلام نیز همان بود که انجام داد.

در روایت‌ها آمده است، حضرت خضر علیه السلام به حضرت موسی علیه السلام فرمود: «لَا أَنِي وَكُلْتُ بِعِلْمٍ لَا تُطِيقُهُ وَوَكُلْتُ أَنْتَ بِعِلْمٍ لَا أُطِيقُهُ؛ تو براساس آگاهی و علمی عمل می‌کنی که من توان آن را ندارم و تو براساس علمی عمل می‌کنی که من قادر بر عمل طبق آن نیستم».

امروزه نیز برای هر مسلمانی، شرع و شریعت همان دستوراتی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده‌اند و هیچ رخصت و اذن ویژه‌ای برای تخلف از شریعت ندارد؛ اما در جهان تصوف، شیخ صوفی حتی اگر دستور خلاف شریعت اسلام به مرید بدهد، او ملزم به اطاعت است.

فرضاً حتی اگر بپذیریم که اعمال حضرت خضر علیه السلام، خلاف شرع بود، در ماجرای حضرت موسی و خضر علیه السلام، هیچ دستور خلاف شرعی به حضرت موسی علیه السلام داده نشد و ایشان از حضرت موسی علیه السلام درخواست عمل به کار ناپسندی را نداشت، بلکه کشتن کودک و سوراخ کردن کشتی فعل حضرت خضر علیه السلام بود، اما در جهان تصوف، شیخ است که

۱. کهف، ۶۵.

۲. کهف، ۶۰.

۳. کهف، ۸۲.

۴. صدوق، محمد بن علی، علل الشرائع، ج ۱، ص ۶۰.

دستور خلاف شرع به مرید می‌دهد و او باید اطاعت کند.

نتیجه‌گیری

چنان‌که بیان شد، صوفیان برای مرشد طریقت جایگاهی مافوق انسانی قائل‌اند و برای سخنان و افعال او اصطلاحاً حجیت ذاتی قائل هستند و مسیر کمال و سعادت را در تبعیت محض و اطاعت مطلق از او می‌دانند. برخی از نویسندگان صوفیه برای این تبعیت و اطاعت محض مرید از مراد، به مجموعه‌ای از ادله استناد کرده‌اند که در این پژوهش، اهم مبانی و ادله مورد استناد آن‌ها بررسی و نقد شد. گفتیم که ادله آن‌ها در سه محور قابل بررسی بود: برخی از این ادله، مبتنی بر اصول کلامی و اصول فقه بودند و چندی دیگر از آن‌ها در دستگاه فکری صوفیه تبیین پیدا کردند و تعدادی دیگر شامل متون وحیانی اعم از آیات و روایات می‌شدند. نقادی هرکدام از این دلایل مبتنی بر همان دستگاه فکری و اندیشگی، حاکی از ناتمام بودن ادله صوفیه و عدم اثبات مدعی صوفیه در تبعیت محض از مرشد است؛ اما این پژوهش صرفاً ادله و مبانی این مسئله را بررسی و نقادی کرد و در گام بعدی، باید ادله و براهین نافی و ناقض این انگاره تحقیق و بررسی شود که آیا مطابق مبانی معرفتی و ادله کلامی و فقهی شیعه، تبعیت محض از انسان غیر معصوم، رواست یا خیر؟

مدعای صوفیه در «ما نحن فیه» شامل از گزاره تشکیل شده است:

الف. وصول انسان به معرفت و کمال و ترقی نفسانی، بدون انتخاب مرشد و تبعیت از او امکان‌پذیر نیست یا در غایت صعوبت است؛

ب. تبعیت از مرشد، هیچ محدودیت و قیدی ندارد و دستورات او حتی اگر مخالف آیات و روایات باشد، مطاع است.

صوفیان برای هرکدام از این گزاره‌ها، به مجموعه‌ای از ادله استناد کرده‌اند. آنچه در این نوشتار بررسی شد، تنها گزاره دوم بود. بررسی ادله و مبانی گزاره اول، می‌تواند موضوع پژوهش دیگری قرار بگیرد.

منابع

- (۱) ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (علیه السلام)، دار الأضواء، بیروت، ۱۴۱۲ق.
- (۲) ابن عربی، محیی الدین، الفتوحات المکیه، چاپ اول: دار الصادر، بیروت، بی تا.
- (۳) ابن عربی، محیی الدین، عنقاء مغرب فی ختم الاولیاء و شمس المغرب، عاصم ابراهیم الکیالی الحسینی الشاذلی الدرقاوی، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۲۶ق.
- (۴) ابن عربی، محیی الدین، مجموعه رسائل ابن عربی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۳۶۷ق.
- (۵) ابن عربی، محیی الدین، فصوص الحکم، چاپ اول: دار احیاء الکتب العربیه، قاهره، ۱۹۴۶م.
- (۶) انصاری، شیخ مرتضی، فرائد الاصول، آرموس، ۱۳۸۲ش.
- (۷) هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، چاپ محمود عابدی، تهران، ۱۳۸۳ش.
- (۸) محمود کاشانی، عزالدین، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، تصحیح عفت کرباسی و محمدرضا برزگر خالقی، زوار، تهران، ۱۳۸۲ش.
- (۹) عین القضاات همدانی، عبدالله بن محمد، تمهیدات، عقیف عسیران، چاپ هشتم: منوچهری، ۱۳۸۹ش.
- (۱۰) عین القضاات همدانی، عبدالله بن محمد، نامه های عین القضاات همدانی، به اهتمام علی نقی منزوی، عقیف عسیران، چاپ دوم: نشر اساطیر، تهران، بی تا.
- (۱۱) قیصری، داوود، شرح فصوص الحکم، بیدار، قم، ۱۳۷۰ش.
- (۱۲) گنابادی، سلطان محمد، ترجمه تفسیر شریف بیان السعاده، آفاخانی، چاپ دوم: نشر محسن، ریاضی، ۱۳۷۹ش.
- (۱۳) گنابادی، سلطان محمد، تفسیر بیان السعاده فی مقامات العبادة، چاپ دوم: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۸ق.
- (۱۴) حسن بن یوسف، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۷ق.
- (۱۵) طهرانی، سید محمدحسین، روح مجرد، چاپ نهم: علامه طباطبائی، مشهد، ۱۴۲۹ق.
- (۱۶) طهرانی، سید محمدحسین، امام شناسی، مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام، ۱۴۲۲ق.
- (۱۷) طهرانی، سید محمد محسن، سیره صالحان؛ در حجیت افعال و گفتار اولیاء الهی، مکتب وحی، بی تا.

- (۱۸) طهرانی، سید محمدصادق، نور مجرد، علامه طباطبائی، ۱۳۹۱ ش.
- (۱۹) جمعی از نویسندگان، نور مجرد، علامه طباطبائی، ۱۳۹۰ ش.
- (۲۰) مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، چاپ اول: دار الکتب الإسلامية، تهران، ۱۳۷۴ ش.
- (۲۱) طوسی، محمد بن حسن، الاقتصاد فیما یتعلق بالاعتقاد، دار الأضواء، بیروت، ۱۹۸۶ م.
- (۲۲) صدوق، محمد بن علی، علل الشرایع؛ المکتب الحیدریه، نجف، ۱۳۸۵ ق.
- (۲۳) صدوق، محمد بن علی، عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، جهان، تهران، ۱۳۷۸ ش.
- (۲۴) مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار (ط - بیروت)، چاپ دوم: دار إحياء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ ق.
- (۲۵) مولوی، جلال الدین محمد. مثنوی معنوی، به کوشش رینوالدین نیکلسون، تهران، ۱۳۷۵ ش.
- (۲۶) لاری، عبدالحسین، التعلیقہ علی فرائد الاصول، بنیاد معارف اسلامی، قم، ۱۳۷۶ ش.
- (۲۷) سهروردی، عمر بن محمد، عوارف المعارف، مترجم اصفهانی، انتشارات علمی فرهنگی، تهران، ۱۳۷۴ ش.
- (۲۸) سیستانی، سید علی، الرافد فی علم الأصول، مکتب آية الله العظمی السید السیستانی، قم، ۱۴۱۴ ق.
- (۲۹) خویی، ابوالقاسم، التتقیح فی شرح العروة الوثقی (الاجتهاد و التقليد) لطفی، قم، ۱۴۰۷ ق.
- (۳۰) کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، دارالکتب الاسلامیة، تهران، ۱۳۶۵ ش.
- (۳۱) صدر، محمدباقر، دروس فی علم الأصول، دار الكتاب اللبنانی، بیروت، ۱۴۰۶ ق.
- (۳۲) سبحانی، جعفر، الأضواء علی عقاید الشیعة الإمامیة، مشعر، تهران، بی تا.
- (۳۳) محمد بن منور، اسرار التوحید فی مقامات ابی سعید، الیاس میرزا بوراغانسکی، چاپ اول: سن پترزبورگ، ۱۸۹۹ م.
- (۳۴) طباطبائی، محمدحسین، حاشیة علی کفاية الأصول، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبائی، قم، ۱۴۰۲ ق.
- (۳۵) شیخ حر عاملی، الفصول المهمة فی أصول الأئمة (تکملة الوسائل)، مؤسسه معارف اسلامی امام رضا (علیه السلام)، قم، ۱۳۷۶ ش.
- (۳۶) آملی، سید حیدر، المقدمات من کتاب نص النصوص فی شرح فصوص الحکم، توس، تهران، ۱۳۶۷ ش.
- (۳۷) گنابادی، سلطان محمد، سعادت نامه، حقیقت، تهران، ۱۳۷۹ ش.

- ۳۸) گنابادی، سلطان محمد، مجمع السعادت، چاپ دوم: حقیقت، تهران، ۱۳۸۴ ش.
- ۳۹) فروزانفر، بدیع الزمان، شرح مثنوی شریف، چاپ اول: زوار، ۱۳۶۷ ش.
- ۴۰) مؤذن سبزواری، محمدعلی، تحفه عباسی، چاپ اول: انس تک، ۱۳۸۱ ش.

